



خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون گفت :
 «2این ماه برای شما سر ماهها یعنی اولین ماه سال
 باشد.3 به همهٔ جماعت اسرائیل بگویید در روز دهم این
 ماه، هر مرد باید بره‌ای برای اهل خانه‌اش برگزیند، برای
 هر خانه‌وار یک بره.4 اگر شمار افراد خانه‌واری برای یک
 بره کم باشد، بره را با همسایهٔ مجاور خود قسمت کنند،

و تعداد افراد را در نظر بگیرند. بر حسب مقداری که هر کس می‌خورد باید بره را حساب کنید.5 برهٔ شما باید بی‌عیب باشد و
 نرینهٔ یک ساله. از گوسفندان یا بزها آن را بگیرید.6 تا روز چهاردهم این ماه از آن نگهداری کنید، و هنگام عصر تمام جماعت
 اسرائیل بره‌های خود را ذبح کنند.7 آنگاه مقداری از خون را گرفته، آن را بر دو تیر عمودی و بر سردر خانه‌هایی که در آن به
 خوردن آنها مشغولند، بمالند.8 گوشت را همان شب بر آتش کباب کنند و با نان بی‌خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورند.9 گوشت
 را خام یا آب‌پز نخورید، بلکه آن را با کله، پاچه و درون شکمش روی آتش کباب کنید.10 چیزی از آن را تا صبح نگاه مدارید و
 اگر چیزی تا صبح باقی ماند، بر آتش بسوزانید.11 آن را بدین‌گونه بخورید: کمربندهای خود را ببندید، کفش به پا کنید و عصا
 به دست بگیرید. شتابان بخورید که این پسخ خداوند است.12 در همان شب، من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و هر
 نخست‌زاده را در سرزمین مصر، اعم از انسان و چارپا، خواهم زد و بر همهٔ خدایان مصر داوری خواهم کرد. من خداوند هستم.
 13 آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که بینم از شما خواهم گذشت، و
 آنگاه که مصر را بزنم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد.»14 این روز برای شما روز یادبود باشد؛ در آن برای خداوند عیدی
 نگاه دارید. نسل اندر نسل آن را به عنوان فریضه‌ای ابدی جشن بگیرید.

آن روزها، وقتی موسی می‌بایست قوم اسرائیل را از مصر بیرون می‌برد، فضایی پر از تنش حاکم بود. پس از نه بلا، سخت‌دلی
 فرعون بیشتر و بیشتر شده بود. به نظر می‌رسید که فروپاشی عظیمی رخ می‌داد یا او مجبور می‌شد کار باورنکردنی را انجام
 دهد و اسرائیلیان را آزاد کند. و سپس پیامی از جانب خدا آمد. قوم باید کاری می‌کردند که برای هیچ‌کس قابل فهم نبود: باید
 بره‌ای ذبح می‌کردند و خونس را بر چارچوب درها می‌مالیدند. آنگاه فرشته مرگ به آن خانه وارد نمی‌شد، بلکه از آن می‌گذشت.

برای ما امروزیان، فهمیدن داستان اسرائیلیان و عید پسخ دشوار است. چرا قوم باید بره‌ای ذبح می‌کرد و چرا باید خون آن بر
 چارچوب درها دیده می‌شد؟ آدم فکر می‌کند فرشته‌ای که مستقیماً از جانب خدا فرستاده شده، نیازی به نشانه‌ای خونین بر در
 ندارد تا آدرس درست را پیدا کند. یا شاید فرشته‌ها هم اشتباه می‌کنند...؟

اما اگر بر اصل ماجرا تمرکز کنیم، می‌بینیم که داستان اسرائیلیان، از گذشته فاصله قرن‌ها، تا به امروز کاملاً زنده و مرتبط
 است. عید پسخ تا به امروز برای یهودیان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. وقتی پدران یهودی سدر برگزار می‌کنند،
 نمی‌گویند: «ما این کار را به یادبود روزگاران گذشته انجام می‌دهیم.» نه، آن‌ها می‌گویند: «خدا ما را آزاد کرد!» حتی اگر
 خودشان مستقیماً آنجا نبوده باشند، آن روزی که موسی قوم خدا را از مصر بیرون برد، برایشان در اهمیت است.

عید پسخ برای ما مسیحیان نیز از اهمیت بزرگی برخوردار است. چرا که عیسی درست در همین عید پسخ با شاگردانش پشت یک میز نشست و گفت: «آرزو کرده‌ام که این عید را با شما بخورم!» و آن‌گاه که عیسی بر صلیب قربانی شد، چنانکه انجیل یوحنا شهادت می‌دهد، این درست در همان زمانی بود که بره‌های پسخ ذبح می‌شدند.

این همه برای ما چه معنایی دارد؟ عشای پسخ موسی چه معنایی دارد و چه ربطی به شام آخر مقدسی دارد که امروز دوباره با هم برگزار می‌کنیم؟

می‌خواهم این را امروز در سه نکته بگویم: اول اینکه عشای پسخ اعلام می‌کند که خدای ما خدای مکان است. دوم اینکه اعلام می‌کند که خدای ما خدای اجتماع است. سوم اینکه اعلام می‌کند که خدای ما خدای راه است.

اول: خدای ما خدای مکان است.

بسیاری از مردم نزد ما می‌آیند و می‌پرسند: چطور می‌شود مسیحی شد؟ چه قوانینی باید یاد بگیریم؟ شرط مسیحی واقعی بودن چیست؟ چنین انسان‌هایی انتظار دارند که مسیحیت، مانند بسیاری از ادیان، یک کتاب قانون ارائه دهد یا یک فلسفه جدید بیاموزد. اما این درست نیست. خدای ما را نمی‌توان از طریق ایده‌ها یافت، بلکه از طریق مکان‌ها.

او به موسی نگفت که از این به بعد همه باید یک ذکر بخوانند. نگفت چه باید کرد و چه نباید کرد. آن‌ها فقط باید یک کار انجام می‌دادند: چارچوب درها را با خون بره‌ای می‌مالیدند. آنچه برای ما مدرن‌ها بسیار غریب به نظر می‌رسد، مرکز ایمان ما است. فرشته مرگ از خانه‌ای به خانه دیگر نرفت و نپرسید که چه کسانی آنجا زندگی می‌کردند و چقدر شایسته‌اند. فقط به خون روی در نگاه کرد.

خدای ما خدای مکان است. او در تاریخ، با تاریخ و از درون تاریخ نزد ما آمد. از طریق انسان‌های مشخص در زمانی مشخص سخن گفت. مسیح واحدی را که در زمانی معین می‌آمد اعلام کرد. و سرانجام دقیقاً از طریق همین مسیح ظهور کرد. بنابراین تصادفی نیست که مسیح درست قبل از مرگش، به جای اینکه فهرستی از قوانین برای شاگردانش به جا بگذارد، یک مکان معین به آن‌ها می‌دهد: «بگیرید و بخورید: این است بدن من. بگیرید و بنوشید: این است خون من.»

دوم: خدای ما خدای اجتماع است.

اما آن مکان برای یک نفر تنها نیست. در قوم اسرائیل آن روزها، موسی قوم را راهنمایی کرد که بره را کاملاً بخورند. اگر بره برای یک خانواده کوچک بزرگ بود، باید با خانواده همسایه تقسیم می‌کردند. نکته مهم اینجاست: آن‌ها باید بره را واقعاً می‌خوردند. عیسی دقیقاً به همین اشاره می‌کند وقتی به شاگردانش می‌گوید: «بگیرید و بخورید. بگیرید و بنوشید.» معنا در اینجا نیز جسمانی و واقعی است. فقط موافقت کردن کافی نبود.

قابل قبول نبود اگر یک اسرائیلی می‌گفت: «موافقم که ما بره پسخ بخوریم اما من گیاهخوارم و بنابراین فقط روحانی شرکت می‌کنم!» هر اسرائیلی مشارکت کرد. و همین مشارکت مشترک آن‌ها را با یکدیگر نیز پیوند داد.

وقتی به شام آخر می‌آییم، این پیش از هر چیز به معنای پیوند با مسیح است. در شام آخر، مسیح خود نزد ما می‌آید. او که به دست راست پدر نشسته، در همان حال اینجا نزد ما، واقعاً حاضر است. و چون او مرا با خود پیوند می‌دهد و در همان حال هم‌مسیحی مرا نیز با خود پیوند می‌دهد، مرا نیز با خواهر و برادرم در مسیح متحد می‌کند.

سوم: خدای ما خدای راه است.

اسرائیلیان آن روزها درست آستانه حرکت بودند. دستور داشتند که کمر بند بسته، کفش به پا و عصا در دست باشند. به مثابه کسانی که در شرف حرکت‌اند و آماده رفتن فوری. آن‌ها در راه خروج از بردگی بودند.

عیسی و شاگردانش نیز در آستانه حرکت بودند. خائن از سر میز برخاسته بود. او در راه خیانت به عیسی بود. عیسی خود به کوه زیتون می‌رفت. و سپس اوضاع مسیر خود را طی می‌کرد.

یکی از چیزهایی که قوم در عشای پسخ می‌خوردند، گیاه تلخ بود. این یادآور می‌شد: نه تنها اسارت تلخ بود بلکه راه به سوی آزادی نیز. روزهایی می‌آمد که قوم دلتنگ دیگ‌های گوشت مصر می‌شد. روزهایی که کل ایده فرار زیر سؤال می‌رفت. حتی خدا نیز به شک کشیده می‌شد.

شام آخر نیز عشای راه است. ما آن را به سوی عیسی که می‌آید برگزار می‌کنیم — «تا که او بیاید». وقتی عیسی بیاید، شام آخر را مستقیماً با او خواهیم داشت. اکنون مسیح در نان و شراب پنهان است — و با این حال واقعاً حاضر. آنگاه او را در رو خواهیم دید. شام آخر ما را اینجا و اکنون در ایمان تقویت می‌کند و چشمانمان را به روی آن که به سوی ما می‌آید می‌گشاید.

آن شب که عیسی شام آخر را برقرار کرد و یکی از آن‌ها برخاست تا به او خیانت کند، فضایی مهیب حاکم بود. این مهابت را نمی‌توانیم انکار کنیم. این مهابت ما را نیز فرا می‌گیرد، وقتی امروز بدن و خون مسیح را دریافت می‌کنیم و بدین ترتیب در رنج و مرگ او شریک می‌شویم.

اما ما این را با آگاهی از بازگشت او در جلال انجام می‌دهیم.

مسیح در مکان شام آخر مقدس کاملاً نزد ماست. اجتماع با خودش و با بسیاری را به ما عطا می‌کند. اما سپس ما را به راه می‌فرستد. ما در جا نمی‌مانیم. نگاه ما به گمشدگان بسیار، ما را به بیرون می‌راند — تا با آن‌ها سخن بگوییم، آن‌ها را دعوت کنیم، از مسیح برایشان بگوییم. کمر بند بسته، کفش به پا و عصا در دست، به سوی آن که به استقبال ما می‌آید قدم برمی‌داریم.

عیسی مسیح.

مارانتا — ای خداوند، بیا! زود بیا.

آمین.